

خلیل شیرغلامی^۱

سیاستمداران ایالات متحده و روسیه هر دو فهم اندکی از منافع یکدیگر یا از مسائل عمده سیاسی و امنیتی یکدیگر نشان می‌دهند. این عدم‌درک درست، عوامل ساختاری، ایدئولوژیک و سیاسی را در هر دو دولت منعکس می‌کند که روابط آنها را تخریب می‌نماید. با وجود تغییراتی که در رؤسای جمهوری هر دو کشور رخ داده است، روابط دو جانبه همچنان با ابهامات و مشکلاتی مواجه می‌باشد. اختلافات و شکافهای روزافزون در منافع، سیاستها، موقعیت و تصورات، ضمن تحلیل بردن روابط دو کشور، هرگونه فضا برای اعتماد متقابل را تیره و تاریک می‌سازد. گرچه این اختلافات باعث نشده که ایالات متحده و روسیه در برخی زمینه‌ها به همکاری متقابل بپردازند، پیش‌بینی می‌شود در صورت ادامه اختلافات در آینده، حتی مشارکت‌های محدود دشوار بوده و به جای اینکه شکل یک قاعده بگیرد، حالت استشنا داشته باشد.

مقدمه

ده سال از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد و روسیه به عنوان بزرگترین کشور باقی‌مانده از شوروی، همچنان در تکاپوی مسیری جهت فائق آمدن بر نابسامانی‌های موجود و اعاده جایگاه گذشته می‌باشد. روسیه ده سال دشوار و پرفراز و نشیب را پشت‌سر گذاشته و در این مدت با بزرگترین چالش‌ها و مشکلات در سطح داخلی و بین‌المللی مواجه بوده است. بی‌تردید مهمترین موضوعی که این کشور در سطح بین‌المللی با آن مواجه بوده، چگونگی تعامل با ابرقدرت بر جای مانده از جنگ

۱. آقای خلیل شیرغلامی کارشناس مرکز مطالعات اروپا و آمریکا در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

سرد یعنی ایالات متحده می‌باشد. از سوی دیگر با وجود ضعف و نابسامانی‌های روسیه و سقوط شدید جایگاه این کشور در سطح بین‌المللی، برخی متغیرها بویژه نظامی و ژئوپلیتیک باعث شده که ایالات متحده همچنان روسیه را به‌عنوان بزرگترین رقیب خود و جایی که می‌تواند برای امنیت ملی آمریکا خطر ساز باشد، به دقت زیر نظر داشته باشد.

نحوه تعامل دو کشور مذکور همچنان یکی از موضوعات اساسی در سیاست بین‌المللی محسوب شده و بر کل روندهای منطقه اوراسیا، از اروپا تا شرق آسیا تأثیر می‌گذارد. اوج بحران مالی روسیه در تابستان ۱۹۸۹، جنگ روسیه در چین در پاییز و زمستان ۲۰۰۰-۱۹۹۹، جنگ بوسنی و کوزوو، مسئله مذاکرات موشک‌های بالستیک و دفاع ملی موشکی آمریکا و نظایر آن، از مسائلی بوده که روابط ایالات متحده و روسیه را پس از پایان جنگ سرد شکل بخشیده است. تحولات گذشته و وضعیت فعلی، این سؤال را به ذهن متبادر می‌سازد که اهداف و استراتژی ایالات متحده و روسیه در قبال یکدیگر چیست، چه معضلات و چالش‌هایی در قبال این استراتژی‌ها وجود دارد و چشم‌انداز آینده روابط آنها چگونه است؟

مقاله حاضر ضمن بررسی مواضع، سیاست‌ها و استراتژی ایالات متحده و روسیه در قبال یکدیگر و ابزارهایی که برای دست‌یافتن به آنها مورد نظر بوده است، از ابعاد مختلف چالش‌های استراتژی دو کشور را مورد ارزیابی قرار داده و با آن نگاهی به آینده روابط دو کشور می‌اندازد.

رهیافت استراتژیک ایالات متحده در قبال روسیه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فرصتی برای ایالات متحده ایجاد شد تا در خلاء به وجود آمده از حذف ابرقدرت رقیب، جایگاه و موقعیت بین‌المللی خود را تقویت نموده و ضمن حفظ نفوذ خود در مناطق مختلف جهان، خود را به عنوان سرکرده و رهبر نظم نوین جهانی معرفی نماید. در این راستا، روسیه به‌مثابه وارث اصلی شوروی، به عنوان یکی از مهمترین اولویت‌های سیاست خارجی و بین‌المللی ایالات متحده مطرح گردید.

در خصوص سیاست ایالات متحده در قبال روسیه می‌توان گفت، گرچه این سیاست وجوه و تاکتیک‌های مختلفی به خود گرفته است، اساس آن یک عنصر واحد بوده و آن عنصر عبارت است از تغییر ماهیت سیاست و حکومت در روسیه به نحوی که ضمن مهار کردن این کشور، آن را به یک کشور مسالمت‌جو و همگرا با کشورهای اروپایی و یک قدرت درجه دو تبدیل نماید. گرچه سیاست فوق بیشتر در چند سال اخیر به شکل واضح بیان شده، ولی هدف همگرایی روسیه با غرب یک هدف جدید نیست. قبل از فروپاشی شوروی و حتی قبل از فرو ریختن دیوار برلین، مقامات دولت بوش از اصطلاح همگرایی برای توصیف ایده‌های خود در خصوص آینده روابط شرق و غرب پس از جنگ سرد استفاده می‌کردند.^(۱) در واقع آمریکا می‌خواست به شوروی نشان دهد که شکست در جنگ سرد نمی‌توانست یک مانع باشد بلکه یک فرصت و موقعیت جدید بود. دخیل شدن روزافزون روسیه در جامعه ماورای آتلانتیک، یک اصل اساسی در استراتژی بلندمدت ایالات متحده جهت تحکیم ثبات در قاره اوراسیا و تضمین منافع این کشور در این منطقه پهناور به شمار می‌رود.^(۲) در این چارچوب، بیش از هر چیز مهم است که روسیه به یک کشور دموکراتیک و آزاد تبدیل شود. از نظر ایالات متحده، باید شرایط ژئواستراتژیکی ایجاد کرد که روس‌ها را متقاعد سازد بیش از همه به نفع خود روسیه است که تبدیل به یک کشور واقعاً دموکراتیک شود. در همین راستا بود که وقتی از آلبرایت سؤال شد آیا به نظر او پوتین یک دموکرات است، پاسخ داد که به نظر او پوتین درک می‌کند که روسیه به اهدافش نمی‌رسد مگر اینکه به توسعه دموکراسی در روسیه ادامه دهد.^(۳)

اصولاً ایالات متحده نیاز دارد که روسیه را ترغیب نماید تا به اصلاحات داخلی ادامه دهد. زیرا واشنگتن درک می‌کند که ضروری است مشارکت روس‌ها در نظام بین‌المللی با شیوه‌های مسالمت‌جویانه ترغیب گردد. این امر بویژه برای امنیت اروپا ضروری است. اروپا به عنوان بزرگترین متحد استراتژیک ایالات متحده، جایی است که منافع مختلف با اصطکاک زیاد در آن وجود دارد و زمینه‌های تحریک‌آمیز و خطرناک در آن کاملاً مشهود است. بنابراین تأمین صلح و

ثبات در اروپا بدون مشارکت و مساعدت روسیه امکان ندارد.

زیگنیو برژینسکی^۱ سیاستمدار سابق و استراتژیست معروف آمریکایی بیان می‌کند که دو مثلث قدرت اوراسیایی باید به‌طور دائم سر و سامان داده شود و در طول زمان به شکل مستقیم‌تری به یکدیگر متصل گردد. یکی شامل ایالات متحده، اتحادیه اروپا و روسیه بوده و دیگری از ایالات متحده، ژاپن و چین تشکیل می‌گردد. برای اینکه این اتصال مؤثر باشد، دخالت سازنده روسیه حیاتی است. برژینسکی سه رهیافت مشخص می‌کند: رهیافت نخست شامل ترغیب روسیه می‌شود. رهیافت دوم یکجانبه‌گرایی دیپلماتیک را شرح می‌دهد، یعنی مانورهایی که برای روس‌ها تنها یک گزینه ممکن باقی می‌گذارد و سوم، او بر تغییر نسل رهبران روسیه تأکید می‌کند و اظهار می‌دارد که این تغییر نسل ذهنیت نئو امپریالیست فعلی نخبگان سیاسی روسیه را دگرگون خواهد ساخت. او در کل، سیاست «صبر و استمرار» را در مورد روسیه پیشنهاد می‌کند. به نظر او سیاست دولت ایالات متحده عبارت خواهد بود از اینکه به روسیه جایگاهی در نهادهای غربی اعطا می‌کند ولی امپراتوری را به‌عنوان «تنها گزینه ممکن» برای روسیه نفی می‌نماید.^(۴)

در چارچوب سیاست همگرایی روسیه در جامعه بین‌المللی و اروپایی، ابعاد امنیتی و نظامی، سیاسی و اقتصادی مطرح است. در بُعد امنیتی توسعه سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE)^۲ و تبدیل آن از چارچوب اروپایی به اوراسیایی موردنظر می‌باشد.^(۵) ناتو نیز می‌تواند یک عامل اساسی سیستم امنیتی ماورای قاره‌ای باشد. آمریکا دریافته که برای فراهم آوردن زمینه جهت انتخاب تاریخی روسیه در خصوص همگرایی با نهادهای غربی، این مهم است که غرب نشان دهد تداوم توسعه اتحادیه اروپا و ناتو، احتمال مشارکت روسیه را منتفی نمی‌سازد.

1. Zbigniew Brzezinski

2. Organization for Security and Cooperation in Europe

کلینتون نیز در آخرین سفر اروپایی خود در آخن^۱ آلمان به این مسئله اشاره کرد. در راستای استراتژی ایالات متحده، ابتکارات سازنده و مثبت در قبال روسیه تنها در صورتی معتبر است که این ابتکارات با تلاش‌ها جهت توسعه اتحادیه اروپا و ناتو هماهنگ شوند. این مسئله باعث می‌شود که خطر برخورد احتمالی مفاهیم «اروپاگرایی»^۲ و «اتلانتیک‌گرایی»^۳ از بین برود. همچنین آمریکایی‌ها اعتقاد دارند که نمی‌توان در خصوص دخول روسیه در ساختارهای اروپایی قبل از مشارکت و دخول کامل اروپای مرکزی سخن به میان آورد.

در بُعد سیاسی، همان‌گونه که اشاره شد آمریکا تلاش می‌کند با ترغیب اصلاحات داخلی روسیه، این کشور را به یک کشور دمکراتیک، آرام و غیرچالش‌گر در صحنه بین‌المللی تبدیل نماید. در این چارچوب کمکهای غرب به روسیه حائز اهمیت است. آمریکایی‌ها اعتقاد دارند که این کمکها باید به جای رسیدن به دست نخبگان سیاسی و الیگارشی‌های حاکم بر مسکو، به دست گروههای غیردولتی فعال برسد و همچنین به پرورش نسل جدیدی از رهبران روسیه تخصیص یابد که اکنون در ابتدای راه بوده و عمدتاً تحصیلکرده غرب و آمریکا می‌باشند.^(۶)

از نظر اقتصادی، انجام اصلاحات اقتصادی و بهبود وضعیت اقتصادی روسیه، به خودی خود اهمیتی برای آمریکا ندارد. آنچه در رابطه با وضعیت اقتصادی روسیه و انجام اصلاحات در آن برای آمریکا اهمیت دارد تأثیری است که مشکل اقتصادی روسیه بر عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و پایه‌های لرزان دمکراسی در این کشور می‌گذارد. در واقع در بُعد اقتصادی، استراتژی آمریکا وابسته به ابعاد سیاسی و امنیتی - نظامی است.

ایالات متحده نیازمند همکاری روس‌ها در مسائل مربوط به کنترل تسلیحات است. با فروپاشی شوروی، هرچند تهدیدات ناشی از جنگ هسته‌ای کاهش یافته، ولی خطرات ناشی از استفاده تصادفی و کنترل نشده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای به مراتب افزایش یافته است.^(۷) در

1. Achen

2. Europeanism

3. Atlanticism

این شرایط از نظر واشنگتن، بازبینی معاهده موشکهای بالستیکی (ABM) جهت ایجاد یک دفاع موشکی محدود و کار بر روی استارت ۳ و تلاش جهت عقیم ساختن تکثیر مواد و دانش فنی هسته‌ای روسیه امری ضروری است. از سوی دیگر از دیدگاه استراتژیک ایالات متحده، خطر بزرگی که در آینده این کشور را تهدید می‌کند خطر شکست و ناکام ماندن اصلاحات در روسیه و تبغات و اثرات آن برای غرب می‌باشد.^(۸)

نکته قابل توجه این که تلاش ایالات متحده جهت همگرایی مسکو با غرب، در عرض اقدامات این کشور جهت شمول بیشتر سایر جمهوری‌های شوروی سابق در چارچوب نهادهای غربی بوده است. ایالات متحده از سال ۱۹۹۴، خطر مقاصد و نیات مسکو جهت منابع انرژی و امنیت حوزه شوروی سابق را درک کرد و یک برنامه هماهنگ نظامی، سیاسی و اقتصادی جهت گره زدن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی این جمهوری‌ها به غرب ابتکار نمود. اصولاً واشنگتن ضمن رد کردن اعتبار منافع و حساسیت‌های روسیه در قلمرو شوروی سابق، اروپا را ترغیب می‌کند که قفقاز و ماورای خزر را به عنوان «خارج نزدیک خود» قلمداد نماید.^(۹)

در واقع استراتژی واشنگتن این بوده که جمهوری‌های شوروی سابق به «مشارکت برای صلح»^۱ ملحق شده و در عملیات‌های تحت رهبری این کشور شرکت نمایند. نحوه صحبت و عملکرد مقامات آمریکا منعکس‌کننده این حقیقت است که آمریکا به دنبال یک راه‌حل و استراتژی برد یک‌طرفه در آسیای مرکزی و قفقاز است. منطقه‌ای که ذخایر عظیم انرژی دارای اهمیت ژئوپلیتیک در آن تمرکز یافته است. کلینتون اعلام کرده بود استراتژی او، گسترش جامعه دموکراتیک در سرتاسر بلوک شوروی سابق است. استراتژی که یک خروج بنیادی از مسیر و شیوه ژئوپلیتیک به شمار می‌رود که سابقاً کشورها آن را اتخاذ کرده بودند. او افزوده بود «ما در تلاشیم آینده‌ای برای اروپا ترسیم کنیم که با گذشته آن متفاوت باشد».^(۱۰)

رهیافت استراتژیک آمریکا در خصوص همگرایی روسیه با غرب و تبدیل آن به یک کشور

دمکراتیک و قدرت درجه دو، موازی با دکترین جدید نظامی این کشور در خصوص ایجاد یک سیستم دفاع ملی موشکی (NMD)^۱ می‌باشد. البته این راهبرد جدید ایالات متحده در سطح جهانی است که بدون تردید بزرگترین مخاطب آن روسیه است. در چارچوب دفاع ملی موشکی، آمریکا قصد دارد که اتکای بیش از چهل ساله بر بازدارندگی متقابل را در قالب نوعی دفاع استراتژیک تغییر دهد.

در دوران جنگ سرد موازنه بین ایالات متحده و شوروی بر پایه بازدارندگی متقابل هسته‌ای، یک سیستم دوقطبی ایجاد کرده بود که بر محور آن دو کشور می‌چرخید. در این چارچوب کشورهای دیگر در قلمرو یکی از دو ابرقدرت قرار می‌گرفتند و کشورهای خارج از سیستم در صورت ایجاد چالش، توسط دو ابرقدرت سرکوب می‌شدند. با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، ایالات متحده تلاش کرد که معادلات قدرت را در نظام بین‌المللی در جهت یک نظام تک‌قطبی قرار دهد. قدرت و توان نظامی و هسته‌ای همچنان باقی روسیه یکی از مهمترین موانع در راستای این هدف بود و به همین خاطر ایالات متحده تلاش می‌کرد در چارچوب موافقتنامه‌های دوجانبه از جمله سالت یک و دو، قدرت نظامی روسیه را کاهش دهد. به هر حال ایالات متحده نمی‌توانست توان هسته‌ای و موشکی روسیه را نادیده بگیرد. در چند سال اخیر با ظاهر شدن نشانه‌های افول در قدرت اقتصادی آمریکا، تلاش اتحادیه اروپا جهت شکل دادن هویت مستقل دفاعی و امنیتی، قدرت گرفتن سریع چین و از همه مهمتر تلاش بی‌وقفه روسیه جهت اعاده جایگاه گذشته و استفاده از آخرین مهره یعنی توان هسته‌ای و موشکی خود، ایالات متحده احساس کرد که قدرت این کشور در حال تزلزل بوده و جهان به سوی یک نظام چندقطبی پیش می‌رود. از سوی دیگر تهدیدات نامتقارن بویژه از سوی برخی قدرتهای منطقه‌ای و گروههای به اصطلاح تروریستی، به صورت یکی از بزرگترین نگرانی‌های آمریکا درآمده است. در این شرایط ایالات متحده بویژه از دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون بر

1. National Missile Defense

عملی ساختن طرح دفاع ملی موشکی جهت دفاع از امنیت ملی آمریکا تأکید ورزید. گرچه ادعا شده است که طرح دفاع ملی موشکی جهت مقابله با تهدید کشورهای به اصطلاح سرکش نظیر کره شمالی، عراق و ایران ترسیم شده، ولی واقعیت این است که طرح مذکور راهبرد ویژه آمریکا جهت ایجاد یک توان نظامی فوق العاده است که بتواند سیستم موازنه قبلی را به کلی از میان بردارد و تفوق آمریکا را از جهت نظامی حفظ نماید. دفاع ملی موشکی آمریکا که یک سیستم بسیار پرهزینه و پیچیده است، در صورت عملی شدن، موازنه قدرت نظامی روسیه و ایالات متحده را به کلی به نفع آمریکا بر هم می زند و آخرین ابزار روسیه در تقابل با ایالات متحده را کم اثر خواهد ساخت.

روسیه و تلاش مجدد جهت اعاده قدرت

پس از گذشت سالها از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نابسامانی های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در روسیه، این کشور همچنان خواستار جایگاه ویژه برای خود در صحنه بین المللی است. بویژه با تغییرات جدید در رهبران سیاسی مسکو، این گرایش بیشتر به چشم می خورد. در واقع نخبگان سیاسی فعلی روسیه درصدد تعریف و تبیین مشخص از هویت و منافع ملی روسیه پس از سالها سردرگمی و ابهام استراتژیک می باشند.

نخبگان سیاسی فعلی روسیه، به رهبری ولادیمیر پوتین ترکیبی از آپاراچیکی^۱ سابق، الیگارش های بانفوذ، رهبران نظامی و عوامل کا. گ. ب. می باشد. در رهبری فعلی روسیه هیچ یک از مخالفان سیاسی سابق حضور ندارند و تیم جدید پوتین متشکل از افرادی است که اگر اتحاد شوروی همچنان باقی بود، در رده های بالا خدمت می کردند.^(۱۱) رهبری فعلی در سالهای افول شوروی به بلوغ رسید و گرچه این گروه به ایدئولوژی کمونیستی شوروی اعتقاد نداشت، ولی

۱. آپاراچیکی (Apparatchiki) گروه محدودی از نخبگان سیاسی و نظامی شوروی که در تصمیم گیری های سیاسی و امنیتی نقش عمده داشتند.

از احساس قدرت و عظمت شوروی لذت می‌برد. پوتین در مراسم آغاز کار خود، با حالتی حسرت‌آمیز از یک روسیه «بزرگ، قدرتمند و توانا» سخن گفت و با این کار احساسات جریحه‌دار مردم را به سوی خویش جلب نمود.

رهبران مسکو اعتقاد دارند که آمریکا در حال پیش‌بردن نبرد اقتصادی، سیاسی و نظامی جهت تضعیف نقش روسیه در اروپا، جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و سایر نقاط جهان می‌باشد.

یک تئوری استراتژیک در بین نخبگان سیاسی حاکم نیز این است که آمریکا، روسیه را هدف یک جنگ اطلاعاتی جهت تحلیل‌بردن پایه‌های شناختی، ایدئولوژیکی و اخلاقی جامعه قرار داده است.^(۱۲) از دیدگاه مسکو ادعاهای واشنگتن در خصوص دموکراسی و حقوق بشر شکل هژمونی به خود گرفته است:

ایالات متحده موافقتنامه‌های کنترل یک‌جانبه تسلیحات را به روسیه تحمیل کرد، به جمهوری‌های شوروی سابق فشار آورد تا زرادخانه‌های هسته‌ای خود را رها کنند، جنگی را در خلیج فارس به راه انداخت تا عراق را خلع سلاح سازد، به هائیتی نیرو فرستاد تا سیستم دموکراتیک را تحمیل نماید، با بمباران، صرب‌های بوسنی را به میز مذاکره کشاند و جهت گسترش ناتو به حیاط خلوت روسیه طرح‌هایی ارائه کرد که باعث پاسخ منفی قابل پیش‌بینی توسط مسکو می‌شد.^(۱۳)

هدف پوتین تبدیل روسیه به یک کشور قدرتمند و توانا و دارای قدرت تأثیرگذاری در صحنه بین‌المللی است. در راستای قدرتمند کردن مجدد روسیه، منطق تاکتیکی پوتین این است که باید از خصومت آشکار با غرب اجتناب کرد. در واقع حصول برخی توافق‌ها با ایالات متحده مطلوب است. از نظر پوتین توافق‌گزینشی و موردی روسیه با آمریکا می‌تواند هم‌زمان با تلاش جهت تحریک احساسات ضد آمریکایی در اروپای غربی، تضعیف خواسته غرب جهت گسترش ناتو و وخیم‌تر کردن شکافهای موجود بین جامعه اروپا-آتلانتیک، وجود داشته باشد.

توهم ابرقدرتی منشأ تفکر سیاسی رهبران فعلی روسیه را تشکیل می‌دهد. ایگور ایوانف وزیر امور خارجه روسیه، یک بار اظهار داشت که روسیه یک ابرقدرت است، حتی اگر با کمکهای صندوق بین‌المللی پول زندگی کند.

اینها همان چیزی است که برژینسکی از آن به عنوان ذهنیت نئوامپریالیست نخبگان سیاسی روسیه یاد می‌کند. از نظر او روشن است که پوتین «هدف اساسی» خود را شناخته است و این هدف «اصطلاحات دمکراتیک» نیست، بلکه «احیای روسیه قدرتمند» می‌باشد. به نظر برژینسکی، پوتین به دلایل تاکتیکی خواهان روابط خوب با غرب است، ولی او این تصمیم تاریخی را اخذ نکرده که مدل غربی را برای پایان بخشیدن به ضعفهای روسیه برگزیند، بلکه می‌خواهد در برخورد با کشورهای جدید در فضای شوروی سابق دست باز داشته باشد. (۱۴)

گرچه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، مقامات روسیه در واکنش به تلاش‌های آمریکا جهت تدوین و اعمال نظم نوین جهانی بر پایه تسلط یک قطبی ایالات متحده اعلام کرده‌اند که خواهان چندقطبی شدن جهان هستند، حقیقت این است که آنچه روسیه واقعاً می‌خواهد یک نظام دوقطبی بر پایه برابری با آمریکا است. این نیت بر ادعاهای آنان در خصوص چندقطبی شدن جهان خط بطلان می‌کشد.

دکترین جدید نظامی روسیه از نظر برخی رهبران، نقش کلیدی در کسب جایگاه قدرتمند برای این کشور در صحنه بین‌المللی دارد. گرچه اغلب این نخبگان سیاسی فعلی درک می‌کنند که بهبود اقتصادی پیش‌زمینه اصلی جهت کسب مجدد جایگاه سابق روسیه است، برخی همچنین تأکید خاصی بر قدرت نظامی روسیه به عنوان پایه‌ای جهت ادعای جایگاه جهانی برای این کشور دارند. این دیدگاه به‌طور واضح در دکترین جدید نظامی که در دسامبر ۱۹۹۹ اتخاذ شد منعکس گردیده است. مقامات نظامی روسیه در عین حال، بر کسب و ارتقاء قدرت سیاسی روسیه در یک «اتحادیه اوراسیایی جدید» تأکید می‌کنند. (۱۵)

باتوجه به اینکه روسیه از تهدیدات بالقوه در مرزهای خود بیمناک است، کاربرد نیروی

اتمی خود را منتفی نمی‌داند. در واقع دکترین جدید نظامی روسیه به روشنی در خصوص پیشامدهای احتمالی اروپا و اوراسیا، به کاربرد سلاح هسته‌ای فکر می‌کند. بویژه که پوتین رئیس جمهور روسیه در واکنش به طرح دفاع ملی موشکی آمریکا اظهار داشت که روسیه حق هرگونه اقدام تلافی‌جویانه را برای خود محفوظ می‌داند. این بدان مفهوم است که یکی از بزرگترین دستاوردهای مشترک پس از جنگ سرد باطل گردیده است.

جهت کسب مجدد جایگاه سابق، گرچه به نظر می‌رسد روس‌ها دریافته‌اند که نتیجه نهایی ممکن است امپراتوری واحد نباشد، آنها مُصر هستند که مجدداً اطاعت تدریجی کشورهای شوروی سابق را در چارچوب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کسب نمایند. به دلیل همین تمایل است که مسکو به شدت مخالف حضور اقتصادی غرب در فضای شوروی سابق می‌باشد. دیدگاه‌های مقامات روسیه در مورد این مسئله هنوز برپایه رهیافت قدیمی جمع‌جبری صفر قرار دارد، به این مفهوم که بهتر است مناطق مذکور به توسعه اقتصادی دست نیابند، اگر چنین توسعه‌ای باعث حضور غرب می‌شود. یک مقام روسی در این رابطه می‌گوید:

مقادیر قابل توجه سرمایه که به وسیله شرکت آمریکایی در صنعت نفت خزر سرمایه‌گذاری شده است، مشخص‌کننده تمایل آمریکا برای حضور سیاسی و نظامی در قفقاز است. در ماهیت قضیه، الحاق منطقه خزر به قلمرو منافع حیاتی ایالات متحده در حال شکل‌گرفتن است. (۱۶)

شمار اندکی از نخبگان سیاسی روسیه، همسایگان خود را به عنوان کشورهای واقعی و دارای حاکمیت برابر می‌پذیرند. روسیه خواهان آن است که سیستم امنیتی اوراسیایی به این کشور فضای انحصاری نفوذ در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، جایگاه ابرقدرتی برابر با واشنگتن و رهایی از دخالت‌های خارجی در امور داخلی این کشور اعطا نماید. از نظر ایالات متحده و اروپا، این دیدگاه یک جاه‌طلبی واپس‌گرایانه و غیرقابل قبول است. چرا که به اعتقاد آنها، خارج نزدیک روسیه در بسیاری از موارد خارج نزدیک اروپای دمکراتیک نیز هست.

به طور کلی، سیاستهای مسکو در قبال خارج نزدیک خود از لحاظ استراتژیک چهار شاخه دارد:

۱. روسیه در صدد آن است که به گرجستان و آذربایجان فشار وارد سازد تا آسیب پذیری آنها را در مقابل بی‌ثباتی-هنگامی که روسای جمهوری فعلی آنها از صحنه خارج شوند- افزایش دهد و از این طریق جایگاه خود را در حیات سیاسی و اقتصادی این کشورها تقویت نماید.

۲. روسیه می‌خواهد که اوکراین به نوعی روابط ویژه «اسلاو» برگردد. در این چارچوب تقویت اتحادیه روسیه - روسیه سفید نیز مطرح است که فراهم‌کننده یک الگوی ویژه «همبستگی و برادری اسلاو» می‌باشد.

۳. مسکو بر آن است که فشار خود را جهت جلوگیری از الحاق جمهوری‌های بالتیک (استونی، لتونی و لیتوانی) به ناتو مضاعف سازد، چرا که از نظر مسکو آنها زمانی «قانوناً» جزئی از اتحاد شوروی بودند و باید همچنان در این حوزه نفوذ باقی بمانند.

۴. در آسیای مرکزی نیز پایه سیاست مسکو حفظ ساختارهای سیاسی و امنیتی روسیه - محور و ابزارهای نفوذ و تأثیرگذاری این کشور و محدود کردن حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی قدرتهای دیگر می‌باشد.

در کل می‌توان گفت روسیه در مقابل سیاست غرب و ایالات متحده جهت مهار و تبدیل این کشور به یک قدرت درجه دوم، به یک استراتژی ضد موازنه‌ای دست زده است تا بدین وسیله به قدرت نفوذ همپای غرب دست یابد. همه آنچه گفته شد حاکی از این است که تفکر استراتژیکی و ژئوپلیتیکی رهبران سیاسی فعلی روسیه و بویژه پوتین، نشان‌دهنده تفکر آخرین نسل شوروی است، نه نسلی که غرب پس از فروپاشی شوروی انتظار آن را می‌کشید.

چالش‌های استراتژیک

در شرایطی که واشنگتن و مسکو هر کدام استراتژی خود را در قبال یکدیگر ترسیم و تدوین نموده و در صدد اعمال آن هستند، هر یک با مشکلات و چالش‌هایی مواجه هستند که علاوه بر اینکه منطقی و عقلایی بودن سیاستهای آنان را زیر سؤال می‌برد، این سیاستها و

استراتژی‌ها را در عمل با ناکامی مواجه می‌سازد. این چشم‌اندازها نحوه تعامل ایالات متحده و روسیه را در آینده در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

الف) ابهام استراتژیک در سیاست ایالات متحده

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده که صحنه بین‌المللی را بدون رقیب می‌دید، به تدوین استراتژی و سیاست‌های یکجانبه در صحنه بین‌المللی روی آورد. در مورد روسیه، واکنش‌ها اصل سیاست خود را بر پایه تضعیف هر چه بیشتر این کشور در صحنه بین‌المللی و تبدیل آن به یک کشور درجه دو و دموکراتیک از طریق جلب همکاری و مشارکت مسکو قرار داد. نتیجه این بوده که هر دو کشور با فهم نادرست از وضعیت و خواسته‌های یکدیگر، جو بدبینی و سوءظن نسبت به یکدیگر را حفظ کرده‌اند.

از ابتدای مطرح‌شدن بحث همکاری و مشارکت، مسکو مشارکت استراتژیک را به عنوان همکاری با واکنش‌ها جهت نگه‌داشتن وضعیت موجود اروپا، حفظ فضای انحصاری نفوذ خود در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و کسب کمک غرب برای توسعه تفسیر می‌کرد. در مقابل واکنش‌ها عنوان می‌کرد که مشارکت، بر رضایت و خواست مسکو جهت برنامه‌های آمریکا با هدف ساختارسازی مجدد روسیه با شیوه و تفکر آمریکایی دلالت داشت. همان‌گونه که توماس فریدمن^۱ نوشت:

من فکر می‌کنم ما در جنگ سرد مبارزه می‌کردیم، نه به خاطر مهار روسیه، بلکه جهت تغییر روسیه به نحوی که مسکو بتواند واقعاً با ایالات متحده در کاهش زرادخانه‌های هسته‌ای دو کشور، جلوگیری از اشاعه تسلیحات و مقابله با کشورهای خودسر همکاری نماید. من فکر می‌کنم ثمره واقعی جنگ سرد این باشد که ما روسیه‌ای داشته باشیم که با ما در موضوعات پس از جنگ همکاری نماید. (۱۷)

1. Thomas Friedman

در بررسی سیاست آمریکا می‌بینیم که این سیاست در بیرون کشیدن و عملی کردن پتانسیل عظیم همکاری روسیه و آمریکا ناکام بوده است. سیاستمداران ایالات متحده و روسیه هر دو فهم اندکی از منافع یکدیگر یا از مسائل عمده امنیتی و سیاسی یکدیگر نشان می‌دهند. این عدم درک درست، عوامل ساختاری، ایدئولوژیکی و سیاسی را در هر دو دولت منعکس می‌کند که روابط آنها را تخریب می‌نماید. این مسئله به خوبی در سخنان مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه سابق آمریکا منعکس شد، هنگامی که او به ناتوانی در درک اینکه چرا روسیه خواسته‌های آمریکا را در رابطه با دفاع موشکی و قصد کناره‌گیری از معاهده ضد موشک‌های بالستیک رد می‌کند، اعتراف نمود.^(۱۸) این عدم درک رهبران واشنگتن در واقع دلیل این تصور روزافزون در میان روس‌ها است که ایالات متحده مجدداً دشمن اصلی آنهاست.

این عدم درک درست از سوی واشنگتن منحصر به زمان کنونی نیست. مقامات دولت بوش در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ پذیرفتند که آنها فاقد تفکر جدید در مورد آنچه که باید با روسیه انجام می‌دادند بودند. بعد از آن نیز سیاست‌های دولت کلینتون تنها یلتسین را ترغیب نمود تا به جای ثبات بخشیدن به روسیه، با مخالفان خود مبارزه نماید. در واقع روابط آمریکا و روسیه در آن دوره، روابط شخصی بامنطق ناچیز سیاسی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی باقی ماند. اکنون پس از گذشت ده سال از تعامل ایالات متحده و روسیه پس از جنگ سرد، هر جاکه مسائل بین دو کشور با ملاحظات ساختاری مربوط باشد، منازعه بین آنها اجتناب‌ناپذیر است.

نمونه بارز این مسئله در بحران کوزوو مشاهده شد. در این بحران، شکاف وسیع بین ایالات متحده و روسیه نمایان‌تر شد. واشنگتن در عمل نشان داد که هیچ افق خاصی برای امپراتوری در حال گسترش خود نمی‌شناسد و منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی واقعی خود را از اظهارات و جاه‌طلبی‌های غرورآمیز تفکیک نکرده است.^(۱۹) بحران کوزوو همچنین نمایانگر این حقیقت بود که یک نقص بنیادی در روابط آمریکا با روسیه این است که هیچ‌کدام تعریف و مفهوم صحیحی از صلح فراگیر اوراسیایی ندارند. امریکایی‌ها همچنان به نحوی سخن می‌گویند

که انگار هیچ منافع مشخص غیر از پیروزی اخلاق جهانی ندارند.

در مورد اروپا نیز روسیه به رؤیاهایی که واشنگتن برای این منطقه در نظر گرفته معترض است. از دیدگاه روسیه، گسترش ناتو یک توطئه آشکار جهت بیرون راندن روسیه از قلمروهای سنتی نفوذ خود و قرارداد دادن این کشور تحت فشار شدید اقتصادی و نظامی می باشد. این پارانوئیا^۱ به ذهن سیاستمداران فعلی روسیه متبادر می سازد که ناتو یک بلوک نظامی - سیاسی است که واشنگتن از طریق آن هژمونی خود را در اروپا تداوم می بخشد.

در شرایط فعلی، واشنگتن با معضل تعهدات روزافزون خارجی به دلایل داخلی یا فشار مطبوعات مواجه است. تعهدات فزاینده واشنگتن در خصوص کشورهای مستقل مشترک المنافع به عنوان منافع و ارزش های انتزاعی و سست پایه نمی تواند در قبال روس ها سیاست مناسبی باشد. این مسئله به یک حقیقت کلی تر برمی گردد و آن تفوق حسابگری های سیاسی کوتاه مدت و عدم اجماع بر سر منافع ملی و استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد می باشد. این مسئله رئیس جمهور را وادار می کند تا سیاست خارجی موقتی و موردی را دنبال کند و تفاهمات مقطعی را با ائتلاف های کنگره در هر مسئله شکل دهد. این روند ضمن تضعیف حاکمیت رئیس جمهور، تداوم سیاستها را خدشه دار کرده، به تعهدات آمریکا آسیب رسانده و تدوین استراتژی بلندمدت و سنجیده را دشوار می سازد. (۲۰)

مسئله دیگر این است که تمرکز بر آسیب شناسی داخلی روسیه و تلاش جهت دگرگونی این کشور از داخل، لزوماً همگرایی روس ها را با غرب تسهیل نخواهد کرد. اکنون پس از ظهور پوتین در عرصه سیاسی روسیه، این حقیقت آشکار شده که برخلاف هشدارهای برژینسکی در مورد نئو امپریالیسم روسیه، خطر جدی اقتدارگرایی جدیدی است که در روسیه در حال ظهور است و همگرایی روسیه با غرب را تهدید می کند. هنوز مشخص نیست آنچه رهبران جدید روسیه «قدرتمند کردن کشور» تعبیر می کنند به چه مفهوم است. به علاوه اهرمی که برای مقابله با

1. Paranoia

اقتدارگرایی جدید در اختیار غرب است، کمتر از ابزاری است که برای مقابله با نئوامپریالیسم روسیه در قبال همسایگانش دارد.

سیاست ایالات متحده در ایجاد دفاع ملی موشکی نیز می‌تواند نتیجه عکس برای امنیت ملی آمریکا داشته باشد. این پروژه از ابتدای مطرح شدن، ذهن سیاستمداران و نظامیان روسیه را به شدت برانگیخت و با شدیدترین عکس‌العمل‌ها مواجه شد. طرح مذکور این ذهنیت را در رهبران مسکو ایجاد می‌کند که به نقطه حیاتی و سرنوشت‌ساز در تقابل با واشنگتن رسیده‌اند. در نتیجه روس‌ها از هیچ تلاشی در مقابله با آن دریغ نخواهند کرد که می‌تواند ضمن بی‌اعتبار ساختن موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات، باعث ایجاد رقابت‌های تسلیحاتی افسارگسیخته و منازعات جدید در صحنه بین‌المللی شود. نگرانی کشورهای اروپایی، بی‌اعتماد شدن آنها به آمریکا و فاصله گرفتن بیشتر آنها از این کشور می‌تواند از تبعات دیگر این سیاست آمریکا باشد.

ب) روسیه و ضعف ساختارهای داخلی

روسیه نیز در مسیر کسب قدرت مجدد و رسیدن به سایر اهداف خود با چالش‌ها و معضلاتی مواجه است که عمدتاً به ساخت قدرت سیاسی، نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی و درک نادرست نخبگان سیاسی این کشور از متغیرهای دخیل در صحنه بین‌المللی و شرایط جدید آن برمی‌گردد.

از نظر سیاسی، رهبری در روسیه بی‌ثبات است، به نحوی که پس از تشکیل فدراسیون روسیه، این کشور شاهد تغییرات گوناگون در عرصه‌های سیاسی، سیاستمداران و تفکرات حاکم بر صحنه تصمیم‌گیری خود بوده است. یلتسین در صحنه داخلی با فساد مدارا کرد و تلاش نمود که یک‌شبه استبداد پس از کمونیسم را تحمیل نماید. در عرصه سیاست خارجی او دچار ابهام در تصمیم‌گیری و دگرگونی‌های بسیار در تفکر سیاست خارجی خود بود. پوتین نیز چیزی جز

تمرکز مجدد قدرت را هدف خود قرار نداده و راه را برای اقتدارگرایی جدید گشوده است. کاملاً واضح بود که یلتسین از یک سیاست فاقد استراتژی امنیتی ملی منسجم یا نهاد قادر به تدوین این استراتژی پیروی می‌کرد. پوتین در تلاش است که این وضعیت را تغییر دهد.

از سوی دیگر ساختار رهبری در روسیه فعلی در بسیاری از ابعاد یادآور دوران تزارها می‌باشد. نیروهای نظامی هنوز در وجه یک «حاکمیت سیاسی» وجود و ظهور دارند.^(۲۱) مانند دوره تزارها و شوروی دولتهای مستقل مرکزی، استانی و منطقه‌ای به‌طور متقابل در حال تقویت هستند. روسیه برای ایجاد یک پایه مفهومی و سیاسی برای کشور بودن و حاکمیت ضعیف عمل کرده است. این وضعیت زمینه را برای ظهور حکومت‌های اقتدارگرا و متمایل به امپراتوری فراهم می‌کند و این امید خوش‌باورانه را که روسیه به زودی به یک دمکراسی غربی تبدیل خواهد شد منتفی می‌سازد.

از لحاظ داخلی روسیه همچنان با معضلات مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مواجه است. آسیبی که هفتاد سال حاکمیت کمونیست بر مردم این کشور وارد کرده به راحتی قابل جبران نیست. بحران فعلی صرفاً نمایان‌کننده سقوط شوروی نیست، بلکه نشان‌دهنده سقوط امپراتوری پانصدساله روس‌ها است که در دوره شوروی در شکل یک امپراتوری بزرگ کمونیستی تجلی یافته بود. این دگرگونی بزرگ ضمن ایجاد یک خلاء و چالش ژئوپلیتیکی، نخبگان سیاسی را سرگردان و مبہوت ساخته است. در شرایط فعلی از آنجا که نخبگان سیاسی روسیه نمی‌توانند ماورای منافع شخصی، گروهی یا حزبی خود را ببینند، آنها حتی نمی‌توانند منافع ملی روسیه را تعریف نمایند.

چالش‌هایی که بر اثر سقوط شوروی ایجاد شد روز بروز پیچیده‌تر شده است. روسیه به مدت طولانی عادت کرده بود که خود را رقیب اصلی ایالات متحده در همه زمینه‌ها بداند و اکنون برای این کشور فاجعه‌آمیز و دردناک است که تولید ناخالص داخلی آن حدود یک‌دهم ایالات متحده، نصف هند و کمتر از برزیل است.

از لحاظ اقتصادی، بحران باوجود برخی تدابیر دولت جدید همچنان به صورت ریشه‌ای باقی مانده است. در طول ده سال گذشته هیچ سرمایه‌گذاری عمده در روسیه انجام نشده است. در شرایطی که برآورد شده حدود ۲۵ تریلیون دلار در طول بیست و پنج سال برای احیای زیربنای صنعتی روسیه لازم است، کل مبلغ سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور در دوره ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹ تنها حدود ۱۱/۷ میلیارد دلار بوده است. همچنین در گزارش تطبیقی جهان در سال ۱۹۹۹، روسیه در بین ۵۹ کشور در رده آخر قرار گرفت. طبق پیش‌بینی‌ها با جریان مداوم بازسازی اقتصادی با نرخ سالانه پنج درصد، روسیه همچنان تنها حدود ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را در سال ۲۰۱۵ در اختیار خواهد داشت. این در حالی است که آمریکا و اتحادیه اروپا با هم ۴۵ تا ۵۰ درصد و ژاپن و چین روی هم ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی دنیا را دارند.

از لحاظ اجتماعی نیز وضعیت روسیه تیره و وخیم است. شهروندان این کشور با مشکل آلودگی هوا، آب مصرفی آلوده، سیستم بهداشت ضعیف، سطح زندگی پایین، فساد و جنایت و درصد پایین امید به زندگی مواجه هستند. از حیث جمعیت، روسیه با ترکیب آماری و جغرافیایی تهدیدزا روبه‌روست. جمعیت این کشور از ۱۵۱ میلیون نفر در ۱۹۹۰ به حدود ۱۴۶ میلیون در ۱۹۹۹ رسیده است و براساس برخی برآوردها، جمعیت روسیه در سال ۲۰۲۵ زیر ۱۳۵ میلیون نفر خواهد بود. همسایه این کشور در شرق دور یعنی چین، نه تنها یک میلیارد دویست میلیون نفر جمعیت دارد، بلکه دارای تولید ناخالص داخلی چهار برابر روسیه می‌باشد. همچنین همسایه دیگر این کشور ژاپن، اقتصادی حدود پنج بار بزرگتر از روسیه دارد و در غرب، اتحادیه اروپا در حال پیشروی به سوی روسیه است که اقتصادی حدود ده بار بزرگتر و ۳۷۵ میلیون نفر جمعیت دارد.

تهدید جمعیتی و جغرافیایی دیگر، جمعیت عظیم مسلمان در جنوب روسیه است. ۹ کشور جنوب روسیه که اکثریت آنها را مسلمانان تشکیل می‌دهند حدود ۲۹۵ میلیون نفر

جمعیت دارند و این غیر از ۲۰ میلیون مسلمانی است که در قلمرو خود روسیه زندگی می‌کنند. جالب اینکه با نرخ رشد فعلی در سال ۲۰۲۵ جمعیت مسلمانان ساکن در مرزهای جنوبی روسیه به ۴۵۰ میلیون نفر خواهد رسید و ناگفته پیداست در صورتی که این جمعیت مسلمان به سوی تمایلات بنیادگرایی حرکت کنند، روسیه با چه وضعیتی مواجه خواهد بود. (۲۲)

در باره اهداف روسیه در قبال خارج نزدیک خود نیز چالش‌های مختلفی وجود دارد. بین اهداف رهبران و امکانات روسیه تناسب وجود ندارد و این کشور جهت حفظ تسلط منطقه‌ای و ادعای جایگاه ابرقدرتی بسیار ضعیف است. روسیه نمی‌تواند به شکل مناسب موضوعات سیاسی و دیپلماتیک خود با ایالات متحده و دیگر قدرتها را تعریف، تبیین و اجرا نماید. همچنین این کشور قادر نیست با موضوعات امنیتی نظیر مسائل کشورهای جدید، آلودگی، جنایات فراملی، مواد مخدر و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی روبه‌رو شود. روسیه به‌طور مداوم عرصه را در اروپا و کشورهای مشترک‌المنافع از دست می‌دهد و در حال عقب‌نشینی نظامی و اقتصادی می‌باشد.

از لحاظ بین‌المللی، با وجود برخی تلاش‌ها جهت ارتقاء پرستیژ بین‌المللی روسیه، هنوز این کشور نتوانسته آن‌گونه که انتظار داشته در معادلات بین‌المللی دخیل شود. مثلاً گرچه روسیه توانسته به گروه‌های جدیدی وارد شود، ولی عمدتاً این مسئله در مواردی بوده که ورود بدون قید و شرط بوده و حالت یک ژست سیاسی و سمبولیک داشته است. با این زمینه بود که در سال ۱۹۹۱ از گورباچف دعوت به عمل آمد تا در اجلاس گروه هفت کشور صنعتی در لندن شرکت نماید. گرچه یلتسین و سپس پوتین بتدریج به عضویت کامل‌تر نزدیک شده‌اند، نقش آنها هنوز تا حد زیادی حالت سمبولیک دارد. (۲۳) چرا که گروه ۷ فاقد روند عضویت است و روسیه ورود خود را به این نهاد بدون تأمین معیارهای عملی که در سازمانهای دیگر لازم است کسب کرده است. مورد مشابه در مورد الحاق روسیه به همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک (APEC)^۱

1. Asia - Pacific Economic Cooperation

بود و به دلیل اینکه APEC هم مانند گروه ۸ بیشتر یک نشست سالیانه است تا یک سازمان، ورود به آن فرصتهایی اندک داشت. (۲۴)

مسئله دیگر در خصوص ناکارایی دکترین جدید نظامی حاکم بر رهبران مسکو می باشد. گرچه روسیه با تهدیدات ناشی از تجزیه، افتادن در موقعیت شبه استعماری، حاشیه‌ای شدن در اروپا و ضعف نظامی در قبال رقبای عمده خود مواجه است، نخبگان سیاسی آن کشور بر رقابت نظامی با واشنگتن اصرار می‌ورزند. برای مقابله با تهدیدات مختلف، روسیه بر استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تأکید می‌ورزد. این تصویر دفاعی و امنیتی، کنترل تسلیحات و ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را به تأخیر انداخته و باعث به بن بست رسیدن توافق‌ها در خصوص استارت ۲ و مسئله دفاع ملی موشکی شده است.

واقعیتی که وجود دارد این است که طرفداران تکیه بر قدرت نظامی، تأثیرات تضعیف‌کننده رقابت نظامی مجدد با آمریکا را دست‌کم می‌گیرند و در مورد اهرم سیاسی که روسیه می‌تواند از طریق توان استراتژیک یک بعدی خود اعمال کند مبالغه می‌کنند. روسیه که تنها پنج درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف امور نظامی می‌کند، نمی‌تواند با آمریکا در این زمینه به رقابت بپردازد.

جمع‌بندی

ایالات متحده و روسیه همچنان بر سر مسائلی نظیر بالکان، خاورمیانه، شرق آسیا، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، خطوط لوله نفت خزر، استارت ۲ و ۳ و معاهده موشک‌های بالستیک، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، اصلاحات سیاسی و اقتصادی در روسیه و دفاع ملی موشکی آمریکا باهم اختلاف دارند. در تمام این موارد آمریکایی‌ها فرض می‌کنند که روسیه هیچ منافع مشروعی ندارد و باید تابع برتری آمریکا باشد. روس‌ها نیز با توجه به جایگاه تاریخی و قدرت و نفوذ سابق (در برخی زمینه‌ها همچنان باقی) خود نمی‌توانند به راحتی از خواسته‌های

خود چشم‌پوشی کرده و به آمریکا امتیاز بدهند.

با وجود تغییراتی که در رؤسای جمهوری هر دو کشور رخ داده است، روابط دو جانبه همچنان با ابهامات و مشکلاتی مواجه می‌باشد. اختلافات و شکاف‌های روز افزون در منافع، سیاست‌ها، موقعیت و تصورات، ضمن تحلیل بردن روابط دو کشور، هرگونه فضا برای اعتماد متقابل را تیره و تار می‌سازد. گرچه این اختلافات باعث نشده که ایالات متحده و روسیه در برخی زمینه‌ها به همکاری متقابل بپردازند، پیش‌بینی می‌شود در صورت ادامه اختلافات در آینده حتی مشارکت‌های محدود دشوار بوده و به جای اینکه شکل یک قاعده بگیرد، حالت استثنا داشته باشد. سیاستمداران دو کشور فهم اندکی از ملاحظات، منافع و نگرانی‌های یکدیگر نشان می‌دهند و این مسئله نشان‌دهنده عوامل ساختاری، ایدئولوژیکی و سیاسی در هر دو دولت است که روابط آنها را در حالت ضعف و ابهام قرار می‌دهد.

در چند سال آینده برخی موضوعات روابط دو کشور را در معرض آزمون قرار خواهد داد. در بُعد امنیتی، ناتو به زودی دور دیگری از تصمیم‌گیری‌ها در خصوص گسترش به شرق را آغاز خواهد کرد که در نشست سال ۲۰۰۲ مطرح خواهد شد. همچنین مسئله دفاع ملی موشکی آمریکا که دولت جدید آمریکا نیز بر آن تأکید کرده و همکاری نظامی و تسلیحاتی روسیه با برخی کشورها نظیر جمهوری اسلامی ایران از مسائلی است که همچنان چالش‌هایی در روابط دو کشور ایجاد خواهد کرد.

در بُعد اقتصادی، مسائلی نظیر نحوه تعامل روسیه با سازمان تجارت جهانی، وام‌های بین‌المللی به روسیه و لوله‌های انتقال نفت مطرح خواهد بود. در بُعد سیاسی نیز به طور کلی از سویی یک تقابل استراتژیک بین دو کشور در زمینه نظام تک‌قطبی مورد نظر آمریکا وجود دارد و از سوی دیگر در مباحث مختلف نظیر آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک، بالکان، شرق دور و خاورمیانه تعارض استراتژیک مطرح خواهد بود.

همه آنچه گفته شد نشان می‌دهد که تقابل استراتژیک بین ایالات متحده و روسیه

اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان از مشارکت واقعی و همگرایی روسیه با غرب سخن گفت. ولی آنچه اهمیت دارد، نحوه برخورد تاکتیکی دو طرف در موضوعات مورد بحث است که همکاری‌های خاص و موردی بین آنها را ممکن خواهد ساخت و یک برخورد تاکتیکی منطقی است که می‌تواند از تبدیل شدن اختلافات به منازعه جلوگیری نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Stephen Sestanovich, "Where Does Russia Belong?", *The National Interest*, (Winter 2000/01), p. 6.
2. Zbigniew Brzezinski, "Living With Russia", *The National Interest*, (Fall 2000), p. 5.
3. Stephen Sestanovich, *Ibid*, p. 16.
۴. برای آگاهی بیشتر از نظرات برژینسکی درخصوص استراتژی آمریکا در قبال روسیه، رک به:
Zbigniew Brzezinski, *Ibid*.
۵. درخصوص توسعه بیشتر اتحادیه اروپا و گسترش OSCE از یک سازمان اروپایی به اوراسیایی، رک به:
Zbigniew Brzezinski, "Living With a New Europe", *The National Interest* (Summer 2000).
۶. جهت آگاهی بیشتر از سیاست کمک‌های گزینشی غرب به روسیه، رک به:
Michael Mc Faul, "Getting Russia Right", *Foreign Policy*, (Winter 1999, 2000), pp. 65-7.
۷. حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی، «منافع ملی آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه»، مجله آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، (بهار ۱۳۷۹)، ص ۵۳.
8. Paul Gebhard, "The U.S. and European Security", *DELPHI Papers*, No. 286, (Feb. 1994), p. 9.
9. Stephen Blank, "Partners in Discord Only", *Orbis*, (Fall 2000), p. 565.
10. *Ibid*.
11. Zbigniew Brzezinski, *Ibid*, p. 8.
12. Stephen Blank, "Russia's Forces on the Brink of Reform", (Carlisle Barracks, Pa: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 1998), pp. 34-37.
13. Stephen Blank, "Partners in Discord Only", *Ibid*.

14. Zbigniew Brzezinski, Ibid.

۱۵. نمونه چنین تفکری در رساله دکترای ژنرال لئونید ایواشوف (Leonid Ivashov)، مدیر همکاری‌های نظامی بین‌المللی وزارت دفاع روسیه، با عنوان «تحول توسعه ژئوپلیتیکی روسیه» منعکس شده است.

16. S. I. Chernyavskiy, "Whashington's Caucasus Strategy", *Mezhdunarodanya Zhizn* (January 1999).

17. Thomas L. Friedman, "Gulf of Tonkin II", *New York Times*, Mar. 31, 1998.

18. Daniel Schorr, "The New Arms Race", *Christian Science Monitor*, Oct. 29, 1999.

19. Stephen Blank, Ibid. p. 569.

20. Ibid, p. 567.

21. Stephen Blank, "Valuing the Human Factor: The Reform of Russian Military Manpower" *Journal of Slavic Military Studies*, Mar. 1999, pp. 82-87.

22. Zbigniew Brzezinski, Ibid.

۲۳. این‌گونه ژست‌های سیاسی تنها تا قبل از تقابل آنها با اهداف سازمانی پیش می‌رود، به همین دلیل است که وزرای دارایی گروه ۷ سابق هنوز به‌طور جداگانه و بدون حضور روسیه جهت بحث‌کردن مسائل گرد هم می‌آیند، مسائلی که روسیه در آنها فاقد جایگاه و نقش برابر است.

24. Stephen Sestanovich, Ibid, p. 7.